

اسلام‌گرایی و تغییر نسل (بررسی تجربه مصر)

دکتر سید عبدالامیر نبوی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱/۲۷

تاریخ تأیید نهایی: ۱۳۹۰/۴/۱۹

چکیده

دگرگونی نسلی می‌تواند هر پدیده اجتماعی را متأثر کند و در این میان اگرچه فعالان اسلام‌گرا تمامی قشرهای اجتماعی را مخاطب خود می‌دانند و دست کم در سخن، به تفاوت‌های قومی، جنسی، نژادی و زبانی کمتر توجه می‌کنند، ولیکن اغلب در زمینه جذب جوانان تاکید دارند و سرمایه‌گذاری بیشتری می‌کنند. مقاله حاضر با تمرکز بر تجربه اسلام‌گرایی در مصر، که از ژرفا و پیشینه‌ای طولانی برخوردار است، می‌کوشد این پرسش را مورد بررسی و مطالعه قرار دهد که «دگرگونی نسلی در مصر چه تاثیری بر عملکرد و رفتار اسلام‌گرایان این کشور گذاشته است؟» برای مطالعه درباره این پرسش، ضمن طرح آماری از وضعیت جمعیتی مصر و نیز عملکرد اسلام‌گرایان، مفهوم «ابژه نسلی» (کریستوفر بالس) مبنای بحث قرار گرفته است تا این فرضیه مورد آزمون قرار گیرد: «دگرگونی نسلی در مصر سبب تغییر در علائق و گرایش‌های جوانان این کشور شده است. همین امر موجب شده است که گروه‌های مختلف اسلام‌گرا - به ویژه اخوان المسلمین - برای جلب نظر و جذب جوانان چاره‌ای جز بازاندیشی در مفاهیم و روش‌های فعالیت خود، و حتی گاه اهدافشان، نداشته باشند. گروه‌هایی مانند الجهاد که به این بازنگری تن نداده‌اند - و اتفاقاً همگی از اسلام‌گرایان رادیکال مصر بوده‌اند - از جذب مخاطبان جدید ناتوان مانده و مجبور به کاهش فعالیت‌های خود در این کشور شده‌اند.»

واژگان کلیدی: اسلام‌گرایی، اسلام سیاسی، جوانان، تغییر نسلی، ابژه نسلی، مصر.

مقدمه

مسأله تغییر نسل و در نتیجه وضعیت آینده جامعه از جمله دغدغه‌ها و نگرانی‌های همیشگی نسل مسن‌تر در هر جامعه‌ای بوده است. آنان اغلب می‌کوشند تا الگوها، باورها، ارزش‌ها و هنجارهای خود را به نسل جوانتر منتقل کنند و معمولاً از دگرگونی‌های عقیدتی و رفتاری نوجوانان و جوانان چندان دلخوش نیستند، حتی در یک لوح کشف شده در شهر باستانی اور- حدود ۳۵۰۰ سال پیش از میلاد- آمده است که «اگر اجازه دهیم اعمال بی‌سابقه نسل‌های جوانتر ما ادامه یابد، تمدن ما محکوم به نابودی است.» (لاور، ۱۳۷۳: ۱۷۹) بنابراین می‌توان ادعا کرد که چگونگی کنترل رفتار جوانان و لزوم راهنمایی آنان از دیرباز مورد توجه والدین بوده است و البته جالب اینجاست که نخبگان سیاسی حاکم نیز همواره این دغدغه را نسبت به جوانان دارند. اگر حساسیت والدین بیشتر مربوط به آداب و رسوم و سنت‌ها و یا ارزش‌های محلی و ملی است، نخبگان سیاسی می‌کوشند که از طریق فرآیندهای جامعه‌پذیری- یا به تعبیر گالتونگ، «قهر ساختاری» (شفرز، ۱۳۸۳: ۸۲) - تداوم نظام سیاسی موجود و ایدئولوژی حاکم را بیمه کنند. اتفاقاً تحولات دهه ۱۹۶۰ میلادی در اروپا و آمریکا نشان داد که رویارویی نسل‌ها می‌تواند موجب بحران‌های اجتماعی جدی و گاه مهمتر از مرزبندی‌های نژادی یا شکاف‌های طبقاتی شود. (آلبرونی، ۱۳۷۷: ۸۲) «بعضی از جامعه‌شناسان تا جایی پیش رفته‌اند که می‌گویند واقعاً دسته بندی مردم به گروه‌های سنی از دسته بندی آنان به طبقات اجتماعی مهمتر است.» (مور و تورنس، ۱۳۸۰: ۱۱۷)^۱

مشکل ظاهراً از آن جا آغاز می‌شود که نسل جدید با پرسش از الگوهای موجود، می‌خواهد پیگیر آرمان‌ها و علائق خود باشد و انتظارات خاص خود را از زندگی، دولت و جامعه دنبال کند. از این رو در برابر الگوهای حاکم فکری و رفتاری واکنش و حتی مقاومت نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، تلاش جوانان در جهت ترسیم مرزی میان گذشته و حال و دوری از همسان شدن با گذشته است. حال، هرچه فشار برای همسانی و همنوایی بیشتر باشد یا نسل جوان در مورد درستی یا رضایت بخشی الگوهای فکری و رفتاری حاکم بیشتر تردید کند، به طور طبیعی اقدامات اعتراضی و مخالفت جوانانه بیشتری هم صورت می‌گیرد، هرچند که ممکن است بسیاری از این اقدامات جنبه آشکار و یا خشونت آمیز نداشته باشد.^۲ معمول آن است که واکنش‌های

آشکار و به ویژه رفتارهای تخریبی نشانه مخالفت جوانان با نسل گذشته و الگوها و باورهایش و یا اساساً حکومت در نظر گرفته می‌شود، در حالی که همیشه چنین نیست. به دیگر سخن، نوجوانان و جوانان ممکن است در ظاهر خود را موافق آداب و الگوهای والدین و یا ارزش‌ها و هنجارهای رسمی نشان دهند و یا در برابر فشارهای آشکار و پنهان موجود مخالفتی نکنند، اما همزمان زندگی دیگری هم داشته باشند و در گروه‌های محدود خود شیوه دیگری از زیستن را - با الگوها، ارزش‌ها و هنجارهای مطلوب خود - تجربه کنند و البته هیچ‌گاه درباره آن سخن نگویند.^۲

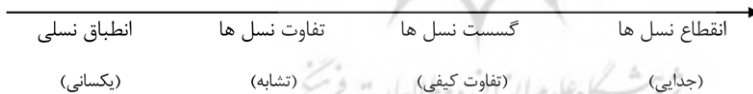
به هر صورت، تغییر نسل، با هر درجه‌ای از کمیت و کیفیت که باشد، محیط سیاسی و اجتماعی کشورها را تحت تاثیر قرار می‌دهد و احزاب و گروه‌های سیاسی را به تدریج در برابر شرایط کم و بیش جدیدی قرار می‌دهد. بنابراین، آنها - و حتی حکومت - برای تداوم فعالیت‌ها و اساساً بقای ایدئولوژی خود ناچارند به این تغییرات محیطی توجه و فرصت‌ها و محدودیت‌های احتمالی جدید را شناسایی کنند. مقاله حاضر تلاش می‌کند این مسأله را به تجربه اسلام‌گرایی پیوند بزند و دریابد دگرگونی نسلی در مصر چه اثری بر عملکرد و رفتار اسلام‌گرایان این کشور گذاشته است؟ انتخاب نمونه مصر به این سبب است که اسلام‌گرایی در این کشور از ژرفا و پیشینه‌ای طولانی برخوردار است و اسلام‌گرایان این کشور تاکنون راهبردها و اقدامات گوناگونی را برای اسلامی کردن دولت و جامعه در پیش گرفته‌اند. حتی دو رویکرد اصلی اسلامی‌سازی از بالا (دولت) و اسلامی‌سازی از پایین (جامعه)، پیش از هر کشور عربی دیگر، در مصر فرمول‌بندی و دنبال شد. هدف این‌گونه راهبردها و اقدامات که گاه جنبه خشونت‌آمیز نیز به خود گرفته است، بازگشت به اصول و موازین اسلامی و حاکم کردن شریعت در ابعاد مختلف زندگی بوده است.

به نظر می‌رسد با مبنا قرار دادن مفهوم ابژه نسلی - به نقل از کریستوفر بالس - می‌توان این فرضیه را مورد آزمون قرار داد که: «دگرگونی نسلی در مصر سبب تغییر در علائق و گرایش‌های جوانان این کشور شده است. همین امر موجب شده است که گروه‌های مختلف اسلام‌گرا - به ویژه اخوان المسلمین - برای جلب نظر و جذب جوانان چاره‌ای جز بازاندیشی در مفاهیم و روش‌های فعالیت خود و حتی گاه اهدافشان، نداشته باشند. گروه‌هایی مانند الجهاد که به این بازنگری تن ندادند - و اتفاقاً همگی از اسلام‌گرایان رادیکال مصر بوده‌اند - از جذب مخاطبان جدید ناتوان

مانده، مجبور به کاهش فعالیت های خود در این کشور شدند.^۴ محدوده زمانی مطالعه حاضر، فاصله بین سال های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰ میلادی است؛ چه آن که نقاط عطفی چون ترور سادات، همسویی نسبی با دولت و شرکت در انتخابات پارلمانی توسط اخوان المسلمین، صدور اعلامیه آتش بس و سپس ورود به فاز بین المللی مبارزه - توسط اسلام گرایان رادیکال - در این دوره رخ داد.

مفاهیم: از انطباق نسلی تا انقطاع نسل ها

در همین جا باید نکته مهمی را برای جلوگیری از بروز خطا در تحلیل یادآور شد و آن، تفاوت میان انطباق نسلی، تفاوت نسل ها، گسست نسل ها و انقطاع نسل ها است. انطباق نسلی در صورتی تحقق پیدا می کند که ارزش ها و هنجارهای گذشته، به طور کامل، تداوم یابد و تغییری در الگوهای فکری و رفتاری پدید نیاید (یکسانی)، اما انقطاع نسل ها به معنای آن است که رابطه میان دو نسل گذشته و حال کاملاً قطع شود، به شکلی که هیچ گونه تشابهی میان آرمان ها، ارزش ها و هنجارهای آنان وجود نداشته باشد (جدایی). پس این دو حالت نقطه مقابل یکدیگر هستند و دو سر یک طیف را تشکیل می دهند، دو وضعیت تفاوت نسل ها و گسست نسل ها هم در میانه طیف قرار می گیرند:



روشن است که دو وضعیت انطباق نسلی و انقطاع نسل ها فقط در عالم ذهن، و نه در واقعیت، ممکن می شود زیرا جریان تغییر نسل ها جریانی دو گانه است، هم تقابلی بین نسلی و هم توافقی بین نسلی است. (بالس، ۱۳۸۰: ۲۷) توضیح این که پیشرفت های اقتصادی و تکنولوژی و نیز ظهور اندیشه ها و دیدگاه های جدید موجب می شود که خواست مردم، به ویژه جوانان، از زندگی به طور مداوم دگرگون شود و در نتیجه الگوهای فکری و رفتاری جدیدی ظهور کند. پس اساساً مجالی برای تداوم کامل گذشته فراهم نمی آید. از سوی دیگر، انقطاع کامل نیز ممکن نیست، زیرا هر نسلی به هر حال در دامن نسل پیشین رشد می کند و هرچقدر هم که منتقد یا مخالف باشد، باز از گذشته اثر می پذیرد. به نظر می رسد جملات زیر بیان مناسبی از همین وضعیت بینابینی جوانان، به عنوان نسل جدید، باشد:

جوانان ثمره باز تولید اجتماعی و در عین حال نیرویی برای تغییر یا دگرگونی اجتماعی محسوب می‌شوند... جوانی را باید به عنوان «باز تولید» شناخت، زیرا ثمره فرآیند جامعه‌پذیری و اجتماعی شدن است و تنها در چارچوب اجتماعی و محتوای فرهنگی که به آن داده می‌شود، قابل درک است. از سوی دیگر، جوانی را باید به عنوان «نقطه تحول و دگرگونی» دانست، زیرا قدری از آزادی انتخاب نسبت به ارزش‌ها، در فرآیند اجتماعی شدن اجتناب‌ناپذیر است... علاوه بر این، میزان و نوع مشارکتی که در زمینه‌ها و موقعیت‌های گوناگون (مثل مدرسه، دانشگاه، خانواده، کارخانه و اداره) به جوانان داده می‌شود، به ساختارهای قدرت و عناصر ایدئولوژیکی جامعه بستگی دارد. (وان فری هولد، ۱۳۷۹: ۲۱)

در واقع، دو وضعیت تفاوت نسل‌ها و گسست نسل‌ها تنها حالت‌هایی هستند که در عالم واقع رخ می‌دهند و هرگونه مفهوم پردازی باید برای بیان این دو وضعیت صورت گیرد.

تفاوت نسلی، یک تحول طبیعی در حیات جوامع به شمار می‌آید و ناظر به تفاوت‌های فکری و رفتاری نوجوانان و جوانان نسبت به سالمندان است. این وضعیت در هر جامعه‌ای رخ می‌دهد و تا زمانی که مشروعیت روانی برای ارزش‌ها و هنجارهای نسل مسن‌تر باقی و تغییرات رخ داده اندک باشد، موجب تداوم و نه انطباق نسلی - می‌شود. البته امروزه سرعت، دامنه و ژرفای تفاوت نسل‌ها، بنا به عواملی چند، بیشتر شده است به گونه‌ای که به تعبیر گسست نسل‌ها نزدیک می‌شویم؛ به عنوان مثال، تحلیل آبرامسون و اینگلهارت نشان می‌دهد که «جایگزینی جمعیت به طور کاملاً مشخص بر دگرگونی ارزش‌ها تأثیر می‌گذارد، ولو این که تغییرات واقعی به طرز وسیعی از یک کشور به کشور دیگر فرق داشته باشند.» (اینگلهارت، ۱۳۷۳: ۱۱۱-۱۱۰) به عبارت دیگر، «وقتی یک نسل جای خود را به نسل دیگر می‌سپارد، اولویت‌های کل جامعه ممکن است تغییر یابد.» (اینگلهارت، ۱۳۷۳: ۲۴۱) معنایی هم که در این مقاله از تغییر نسل مورد نظر است، به ویژه با توجه به تجربه مصر، بیشتر با همین تعبیر گسست سازگار و همسو است که در آن، «فقط مسأله زیاد بودن مطرح نیست، بلکه نوع تفاوت میان دو نسل نیز مطرح است.» (باقری، ۱۳۸۲: ۱۰۱) به زبان دیگر اگر انطباق نسلی موجب «یکسانی» و تفاوت نسل‌ها سبب «تشابه» می‌شود، گسست نسل‌ها بیانگر تفاوتی کیفی است، زیرا هرگاه نسل جدید مشروعیت یا مطلوبیت

الگوهای فکری و رفتاری نسل گذشته را مورد پرسش تردید آمیز قرار دهد و به تعبیر فرانچسکو آبرونی، بخواهد خیر و شر را دوباره تعریف کند (آبرونی، ۱۳۷۷: ۸۶)، ممکن است «پدیده تازه‌ای به نام عدم مفاهمه، عدم تقارن در دیدها و همین طور عدم سازگاری در ذهنیت‌ها و سلیقه‌ها» (فیرحی، ۱۳۸۲: ۷۳) ظهور کند. در اینجا واژگان ممکن است آگاهانه به کار برده شده است، چون تحقق این پدیده تازه دقیقاً به مناسب بودن شرایط بیرونی، چه عینی و چه ذهنی، بستگی دارد. در واقع، ممکن است به دلیل مناسب نبودن شرایط ذهنی یا عینی، یا هردو، پرسشگری نسل جوان محدود و در سطح، باقی بماند و صرفاً موجب تفاوت نسلی شود.

اگر وضعیت یاد شده (گسست) رخ دهد، به دلیل عدم همپوشانی میان فضای معنایی دو نسل، ارتباط کلامی میان آنها کاهش می‌یابد، میان اهداف، مفاهیم و الگوها و حتی اصطلاحات روزمره آنها دگرگونی آشکاری به چشم می‌خورد و ممکن است فصل‌های مشترک عاطفی نیز کم شود. (فیرحی، ۱۳۸۲: ۷۸-۷۵) البته این مؤلفه‌ها به معنای آن نیست که «انقطاع» رخ خواهد داد، بلکه مقصود آن است که تفاوتی جدی و عمیق بین دو نسل مشاهده خواهد شد، هرچند که نسل جوان، خواسته یا ناخواسته، آثاری از گذشته را با خود خواهد داشت.

تحلیل‌های اجتماعی و مفهوم نسل

در چند دهه اخیر، مسأله تغییر نسل و پیامدهای اجتماعی و سیاسی آن، چه در وضعیت تفاوت نسل‌ها و چه در حالت گسست نسل‌ها، مورد توجه پژوهشگران و صاحب‌نظران جامعه‌شناسی و علوم سیاسی بوده است. نخستین کسی که به طور جدی در این زمینه قلم زد، کارل مانهایم بود که مقاله مشهورش به نام مسأله نسل‌ها موجب شد تا این موضوع جایگاه ویژه‌ای در مطالعات جامعه‌شناسانه بیابد. (Mannheim, 1972: 276-322) از نظر وی، بر اثر پیدایش نیروی جدید، به نام جوان، در گذر زمان که خواهان بازبینی فرهنگی است، «برخوردی تازه» میان دنیای قدیم و جدید رخ می‌دهد. او که معتقد بود «تفکر هرگز یک فعالیت جدا یافته و به دور از تأثیرهای زندگی گروهی نیست» (کوزر، ۱۳۷۲: ۵۶۴-۵۶۳) می‌خواست مفهوم نسل را در کنار- و برای تکمیل- مفهوم طبقه اجتماعی مارکس به کار ببرد تا نشان دهد که در کنار فرهنگ‌های طبقاتی، باید عوامل مؤثر دیگری چون فرهنگ‌های

نسلی هم مورد مطالعه قرار گیرد. اهمیت موضوع نیز در آن است که واقعیت تعلق داشتن به یک طبقه، یک نسل و یا یک گروه سنی، به افراد متعلق به این مقولات، موقعیت مشترکی در فرآیند تاریخی و اجتماعی می‌دهد، گستره تجربه بالقوه آنان را به صورت خاصی محدود می‌کند و آنان را به شیوه خاصی از تفکر و تجربه و یک نوع واکنش تاریخی ویژه این موقعیت، متمایل می‌گرداند. (Mannheim, 1972: 291)

جوئل شارون نیز به طور مشابهی معتقد است «کسانی که در نسل خود طعم جنگ را چشیده‌اند درباره جنگ و صلح دیدگاهی متفاوت نسبت به کسانی که چنین تجربه‌ای نداشته‌اند، دارند. جایگاه نسلی فرد تعیین کننده نوع نگاه فرد به جامعه و شیوه زندگی خواهد بود.» (شارون، ۱۳۷۹: ۱۴۹)

طبق تعریف مانهایم، کسانی که در یک دوره تاریخی یکسان متولد شده‌اند، در یک فضای اجتماعی - تاریخی زندگی می‌کنند و از تجربیات جوانی مشابهی بهره‌مند هستند، یک نسل را تشکیل می‌دهند. همچنین درون هر نسل، واحدهای نسلی متفاوتی وجود دارد؛ یعنی گروه‌هایی که «به یک انگیزه تاریخی مشترک به شیوه‌های گوناگون واکنش نشان می‌دهند. آنها با پهنه دیدی یکسان، ولی با نگرشی متفاوت به جهان نگاه می‌کنند.» (کوزر، ۱۳۷۲: ۵۶۹) بنابراین باید میان کسانی که هم سن هستند (همزمان‌ها)^(۱) و کسانی که در زمان مثل هم زندگی می‌کنند (همزیست‌ها)^(۲) تفاوت قائل شد. این نکات نشان می‌دهد که نگاه مانهایم به مفهوم نسل صرفاً آماری یا زیست‌شناسانه نیست، بلکه آن را یک برساخته فرهنگی^(۳) تلقی می‌کند که «در رابطه با واقعیت تکامل می‌یابد یا تجربه‌ای مشترک که پاسخی به نیازهای جمعی مشخص است.» (Erlich, 2000: 47) مهم اینجاست که دگرگونی‌های سریع در تشدید اختلافات میان نسل‌ها اهمیت فراوانی دارد. (Mannheim, 1972: 309-310) مانهایم اگر چه سن تکوینی را بین ۱۷ تا ۲۵ سال ذکر می‌کند، اما در واقع چنین دگرگونی‌هایی است که می‌تواند به پیدایش یک نسل تاریخی جدید بینجامد.^۵

رونالد اینگلهارت، دیگر جامعه‌شناسی است که پژوهش‌های دامنه‌دار و مداومی را درباره پیامدهای تغییرات نسلی سازمان داده است. وی در کتاب انقلاب آرام به دنبال بیان این مطلب بود که ارزش‌ها در کشورهای غربی، در طول دهه ۱۹۷۰ میلادی، از تأکید کامل بر رفاه مادی و امنیت جانی به سوی تأکید بر کیفیت بهتر زندگی در حال دگرگونی است.

۱. Contemporaries

۲. Coexistences

۳. Cultural Construct

او که هم به ماهیت و هم به نتایج این دگرگونی فرهنگی علاقه مند است، پژوهش خود را ابتدا بر مطالعه ۶ کشور اروپایی بنا کرد و نتیجه گرفت که تغییرات در سطح سیستم؛ یعنی مواردی چون توسعه اقتصادی، افزایش سطح تحصیلات و گسترش ارتباط جمعی، تغییراتی را در سطح فردی به وجود آورده است، مانند: اهمیت بیشتر به نیازهای دلبستگی به دیگران، احترام و تحقق خود، و نیز افزایش بخشی از جمعیت که دارای مهارت‌های سیاسی در سطح ملی است. این امر، به نوبه خود، بار دیگر بر سیستم اثرگذار است و پیامدهایی چون دگرگونی در اشکال متداول مشارکت سیاسی و کاهش نسبی برخورد طبقاتی را به دنبال می‌آورد. (Inglehart, 1977)

او با استمرار پژوهش و گسترش تعداد کشورهای مورد مطالعه، کتاب مفصل‌تر و اساسی‌تر تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی را به رشته تحریر درآورد. اینگلهارت در این کتاب به آزمون دو فرضیه کمیابی و اجتماعی شدن می‌پردازد. در حالی که فرضیه نخست نشانگر آن است که شکوفایی اقتصادی به گسترش ارزش‌های فرامادی می‌انجامد، فرضیه دوم بیان می‌کند که ارزش‌های یک فرد یا یک جامعه به سرعت دگرگون نمی‌شود. به عبارت دیگر، «آهنگ آهسته جایگزینی جمعیت موجب آهنگ آهسته‌تر دگرگونی ارزش‌ها می‌شود» (اینگلهارت، ۱۳۷۳: ۱۱۴) و دگرگونی اساسی ارزش‌ها فقط زمانی رخ می‌دهد که نسل جوان جایگزین نسل مسن گردد. البته این دگرگونی هر چند آهسته و با تأخیر صورت گیرد، نتایج سیاسی مهمی را به همراه دارد، چنان که در فصل ۸ کتاب، اثرگذاری تحول ارزش‌های مادی به فرامادی بر رفتار انتخاباتی مردم در کشورهای غربی به نمایش گذاشته شده است. در پایان باید خاطر نشان کرد که اینگلهارت نمی‌خواهد که یک عامل مانند دگرگونی‌های جمعیتی یا تغییرات فرهنگی را علت العلل بداند و دیگر عوامل را صرفاً متغیرهایی وابسته معرفی کند، بلکه تلاش وی معطوف به آن است که اهمیت دگرگونی‌های فرهنگی و اثرگذاری آن بر دگرگونی‌های سیاسی را به صورت جدی‌تر و با استفاده از داده‌های کمی، مطرح کند. از این رو وی بارها «از سطح سیستم به سطح فرد حرکت [می‌کند] و دوباره به سطح سیستم برمی‌گردد.» (اینگلهارت، ۱۳۷۳: ۱۲)

اینگلهارت در گام سوم، پژوهش خود را در سطحی جهانی، و به ویژه براساس داده‌های کمی از کشورهای در حال توسعه، سازماندهی کرد و نتایج آن را در قالب کتابی با عنوان تحول ارزشی در چشم‌انداز جهانی منتشر کرد. نکته جالب توجه در

این مرحله آن است که وی رابطه مثبتی میان گسترش ارزش‌های فرامادّی و رشد دموکراسی در سطح جهان می‌یابد، هرچند که یادآور می‌شود گسترش این گونه ارزش‌ها نمی‌تواند متضمن تداوم و استمرار گرایش به سوی دموکراسی باشد، چرا که ارزش‌ها تنها یکی از عوامل مؤثر در رشد دموکراسی به شمار می‌آید. از دیگر پیامدهای دگرگونی اولویت‌های ارزشی می‌توان به کاهش رأی دهی بر اساس پایگاه طبقاتی، پیدایش جنبش‌های اجتماعی جدید و دگرگون شدن مرزبندی‌های سنتی در رقابت‌ها و مبارزات سیاسی (شکاف چپ-راست) اشاره کرد. وی همچنین فصل ۴ کتاب خود را به بررسی موضوع جایگزینی نسل بین سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۷۰ در اروپا اختصاص می‌دهد تا اثر این جایگزینی بر دگرگونی‌های ارزشی را شناسایی کند. اهمیت این موضوع در آن است که گرایش دراز مدت به ارزش‌های فرامادّه‌گرایانه، به رغم نوسانات اندک و کوتاه مدت ناشی از تغییرات وضعیت اقتصادی، با مسأله جایگزینی نسل پیوند خورده است. به عبارت دیگر، اگر چه فشارهای اقتصادی می‌تواند بر افزایش یا کاهش در روند فرامادّه‌گرایی مؤثر واقع شود، دگرگونی‌های درازمدت در این زمینه ناشی از جایگزینی نسل است. (Inglehart, 1995)

دگرگونی نسلی در خاورمیانه و تحلیل آن

به رغم آن که مسأله دگرگونی نسل‌ها مورد توجه جامعه‌شناسان و صاحب نظران مسائل سیاسی در کشورهای غربی، به ویژه پس از مانهایم، بوده است و سعی شده که ابعاد سیاسی و اجتماعی آن با مطالعات پیمایشی و جمع‌آوری داده‌های کمی روشن شود، این موضوع فقط در دو دهه اخیر نظر کارشناسان مسائل خاورمیانه و شمال آفریقا را به خود جلب کرده است. جیل کریستال یکی از نخستین کسانی است که این موضوع را وارد تحلیل‌های خود کرد و سن را به عنوان مبنایی برای تمایزات سیاسی و اجتماعی - در مورد کشورهای حوزه خلیج فارس - در نظر گرفت، هرچند این مبنا در نوشته‌های بعدی وی دنبال نشد.^۶

پژوهش دیگر در این باره توسط گریگوری گاوز صورت گرفته است که می‌کوشد رابطه دگرگونی نسلی و جهت‌گیری‌های سیاسی را در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس ارزیابی کند. او با استناد به پژوهش‌های اینگلههارت می‌نویسد: «اگر نظریه اینگلههارت در مورد پادشاهی‌های خلیج [فارس] صادق باشد، می‌توانیم

انتظار داشته باشیم که شهروندان جوان این کشورها، بیش از افراد مسن، تقاضای مشارکت در نظام سیاسی را مطرح کنند.» وی نکته مهمی را بلافاصله خاطر نشان می‌کند: «با این حال، اگر آنان مشارکت مؤثرتری در سیاست داشته باشند، نمی‌توانیم بفهمیم که جهت‌گیری دولتهای شان چه خواهد بود؟» (Gause, III: 4) گاوز با اشاره به کمبود داده‌های کمی و مشاهدات دقیق، بهترین راه را استنباط درباره عقاید و گرایش‌های سیاسی شهروندان جوان این کشورها بر اساس آمارهای جمعیتی و میزان تحصیلات و فرضیات تئوریک می‌داند. او اگر چه معتقد است که گروه‌های اسلامی از دگرگونی‌هایی چون افزایش سطح تحصیلات، بالا رفتن آگاهی‌های سیاسی و کمرنگ شدن ارزش‌های سنتی، بیش از گروه‌های سیاسی لیبرال و سکولار اثر پذیرفته‌اند، بر این واقعیت تأکید دارد که «تحصیلات بالاتر نمی‌تواند به عنوان شاخصی برای عقاید سیاسی در نظر گرفته شود.» (Gause, III: 6) وی با این نتیجه‌گیری، در واقع، موضعی مخالف با موج نخست نظریه مدرنیزاسیون اتخاذ می‌کند، چرا که کسانی چون دانیل لرنر معتقد بودند که افزایش سطح تحصیلات موجب تقویت جهت‌گیری‌های سیاسی «مدرن» می‌شود. (Lerner, 1964)^۷

پل سالم هم نظری مشابه با گاوز دارد. او که از زاویه‌ای دیگر به اثر رقابت بین نسل‌ها بر دگرگونی جهت‌گیری‌های سیاسی در کشورهای عربی می‌نگرد، می‌نویسد: نسل حاضر از بنیادگرایی مذهبی برای تعیین هویت خود و تضاد با گرایش‌های چپی ناسیونالیست-سکولار عربی پدران خود در اکثر کشورهای عربی بهره می‌جویند. آنها از گفتمان رادیکالیسم مذهبی به عنوان سلاحی در رقابت طبیعی بین نسل‌های در حال ظهور و نسل‌های فعلی استفاده می‌کنند. می‌توان انتظار داشت که با مسن‌تر شدن این نسل، فرزندان آنها ایدئولوژی ضد آنها را اقتباس خواهند کرد و گرایش اخیر نسل حاضر به بنیادگرایی اسلامی احتمالاً یک گرایش غیرمذهبی و یا حتی ضدمذهبی را در نسل بعدی در پی خواهد داشت. (سالم، ۱۳۸۳: ۱۱)

سالم، در نهایت، به نتیجه‌ای مشابه با نتیجه‌گیری گاوز می‌رسد: اگر چه پیدایش موجی متفاوت در جوامع عربی-مغایر با موج فعلی-مورد انتظار است اما نه زمان دقیق وقوع چنین تحولی و نه نوع رژیم جایگزین رژیم‌های فعلی قابل پیش‌بینی نیست.

روند چشمگیر جوان شدن جمعیت کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا موجب شده است که در سال‌های اخیر مطالعات و نظرسنجی‌های جالب توجهی درباره

روحیات و گرایش‌های نسل جوان صورت بگیرد که بیانگر تفاوت‌هایی مهم و معنادار میان نگرش‌های والدین و فرزندانشان است. بر اساس نتایج چنین مطالعاتی گفته شده است که «جامعه عرب امروز در حال تجربه تعارض بین نسل هاست... عربیسم، سوسیالیسم و ضدامپریالیسم بودن ارزش‌های نسل مبارزان قهرمان ملی گرا بود، اما این ارزش‌ها ضرورتاً مورد پذیرش نسل بعد از استقلال نیست.» (Munoz, 2000: 23)

خلاصه و جمع‌بندی نکات پیش گفته نشان می‌دهد که متغیر دگرگونی نسل از جمله عوامل مؤثر بر تغییرات سیاسی و اجتماعی است و به ویژه جایگزینی نسل که می‌تواند به معنای تغییر ارزش‌ها و نگرش‌های سیاسی باشد، آثاری بر مسیر و جهت‌گیری‌های درازمدت هر جامعه و دولتی برجای می‌گذارد. این تغییر آن گاه مهم و معنادار تلقی می‌شود که دگرگونی‌های ارزشی بین دو نسل نمایانگر نوعی شکاف و گسست باشد و به تعبیر پل سالم، نسل جدید بخواهد از ایدئولوژی دیگری برای تعیین هویت خود استفاده کند. در نتیجه، قابل انتظار و پیش‌بینی است که بر اثر چنین دگرگونی‌هایی، هم دولت‌ها و هم گروه‌ها و جنبش‌های سیاسی فعال از این تغییر محیطی اثر بپذیرند و به ناچار در روش یا بینش خود بازبینی کنند. به عبارت دیگر، گروه‌ها و جنبش‌های سیاسی، همان گونه که بر محیط (جامعه) خود اثر می‌گذارند، از آن نیز اثر می‌پذیرند.^۸ حال که محیط در حال دگرگونی است، این گروه‌ها و جنبش‌ها نیز خواه، ناخواه تغییراتی را تجربه خواهند کرد. از سوی دیگر، دولت‌ها و جوامع نیز همیشه در حال اثرگذاری متقابل هستند و بروز تغییراتی اساسی در فرهنگ و ارزش‌های یک جامعه، دولت آن کشور را هم متأثر و وادار به موضع‌گیری له یا علیه این روند خواهد کرد. در اینجا کافی است که نشان دهیم میان ارزش‌های مورد نظر نسل جوان در مصر و دگرگونی‌های فعالیت‌های اسلام‌گرایان آن کشور نوعی همسویی وجود دارد؛ یعنی با استفاده از داده‌های موجود، همبستگی مثبت میان گرایش‌های ارزشی نسل جوان و تغییر در روش و نوع فعالیت‌های این گروه‌ها نمایش داده شود.

جوانی جمعیت در مصر

جمعیت منطقه خاورمیانه در سه دهه گذشته رشد چشمگیری را تجربه کرده است، به گونه‌ای که تعداد افرادی که در کشورهای عربی زندگی می‌کنند از حدود ۱۱۲ میلیون نفر در سال ۱۹۷۰ به حدود ۲۱۴ میلیون نفر در سال ۱۹۹۱ رسید. (رجایی، ۱۳۸۱: ۹۰) در نتیجه یکی از مهمترین و بارزترین ویژگی‌های جمعیت‌شناختی کشورهای عربی، جوان بودن جمعیت این کشورهاست. بر اساس برخی برآوردهای غیررسمی، ۶۵ درصد از

شهروندان کشورهای عربی، در دهه ۱۹۹۰، زیر ۲۵ سال سن داشته‌اند و در سال ۱۹۹۶ حدود ۱۳ میلیون نفر مصری- از جمعیت ۶۲ میلیون نفری- در سنین ۱۰ تا ۱۹ سال بوده‌اند. (Ibrahim and Wassef, 2000: 165; Meijer, 2000: 2) همچنین شاخص جوانی جمعیت (۲۴- ۱۵ سال) مصر در سال ۱۹۹۷، حدود ۳۵/۴ درصد ذکر شده است. (بوشه، ۱۳۷۶: ۱۶۰)

جدول ۱ اطلاعات و آمار جمعیتی مصر را در سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۸۰ نشان می‌دهد. این آمار نشان می‌دهد که در دوره‌ای ۲۰ ساله تعداد جمعیت از حدود ۴۴ میلیون نفر به حدود ۶۸ میلیون نفر افزایش یافته است، هر چند رشد جمعیت کشور از ۳/۲ درصد به حدود ۱/۹ درصد کاهش یافته است. البته باید دانست که آخرین سرشماری عمومی رسمی - در دوره مورد بررسی - در سال ۱۹۹۶ صورت گرفت. از جمله نکات مشهود در مورد جمعیت مصر، وجود اختلاف نظر بین منابع مختلف است؛ به عنوان مثال، در برآورد جمعیت مصر در سال ۲۰۰۰ بین آمار خدمات اطلاعات دولتی مصر و کتاب سال سیا، حدود ۲ میلیون نفر اختلاف وجود دارد.

جدول ۱- جمعیت مصر (۲۰۰۰-۱۹۸۰) *

سال	جمعیت (میلیون نفر)	رشد جمعیت (درصد)
۱۹۸۰	۴۳/۷۴۹	۳/۲
۱۹۸۵	۴۹/۷۴۸	۲/۶
۱۹۹۰	۵۶/۲۲۷	۲/۷
۱۹۹۵	۶۱/۹۹۱	۲
۱۹۹۶ ^(۱)	۶۱/۴	۲/۱
۱۹۹۷	۶۳/۰۵۹	۲
۱۹۹۸	۶۴/۳۲۶	۲
۱۹۹۹	۶۵/۱۵۶	۱/۹۲
۲۰۰۰	۶۶/۴۰۸ ^(۲)	۱/۹۲
	۶۷/۸۸۴ ^(۳)	
	۶۸/۳۵۹/۹۷۹ ^(۴)	

* اطلاعات این جدول از تلفیق ۳ جدول به دست آمده است.

۱. آخرین سرشماری رسمی دولتی، در دوره مورد بررسی، در این سال صورت گرفت.
۲. آمار خدمات اطلاعات دولتی مصر (SIS).
۳. آمار کتاب سال سیا (۲۰۰۰).
۴. آمار سازمان ملل متحد.

منبع:

- Rivlin, 2003, 2; at: <http://meria.idc.ac.il/journal/2003>
- www.sis.gov.eg/yearbook2000.html
- www.cia.gov/publications_faetbook/goes/eg.html

جدول ۲- تقسیم‌بندی سنی جمعیت مصر (۱۹۹۷-۲۰۰۰)

سال	تقسیم‌بندی سنی	درصد
۱۹۹۷-۹۸	زیر ۶ سال	۱۵/۰۵
	سن مدرسه رفتن	۴۱/۵۲
	سن بهره‌وری و کار	۵۸/۷۵
	سالخوردگان	۳/۸۱
۱۹۹۸-۹۹	زیر ۶ سال	۱۴/۶۵
	سن مدرسه رفتن	۴۱/۴۸
	سن بهره‌وری و کار	۵۹/۳
	سالخوردگان	۳/۸۷
۱۹۹۹-۲۰۰۰	زیر ۶ سال	۱۳/۷۶
	سن مدرسه رفتن	۴۳/۱۹
	سن بهره‌وری و کار	۵۹/۵۱
	سالخوردگان	۳/۸۴

منبع:

www.sis.gov.eg/yearbook2000.html

در مورد تقسیم‌بندی سنی جمعیت مصر، اطلاعات جدول ۲ حاوی نکات جالبی است. بر این اساس، در دوره ۳ ساله ۱۹۹۷-۲۰۰۰ تعداد خردسالان (زیر ۶ سال) به تدریج در حال کاهش و تعداد سالخوردگان، با آهنگی آهسته و کند، در حال افزایش بوده است. این امر دقیقاً متناسب با کاهش رشد جمعیت در دوره یاد شده به نظر می‌رسد. با این حال، برای آن که میانگین سنی جمعیت کشور کاهش یابد، به گذشت زمان بیشتری نیاز است، به ویژه آن که در همین ۳ سال تعداد افرادی که به سن بهره‌وری و کار رسیده‌اند به شکل قابل توجهی در حال بالا رفتن بوده است (از ۵۸/۷۵ درصد به ۵۹/۵۱ درصد کل جمعیت). افزایش تعداد کسانی که به این سن می‌رسند، به معنای افزایش تعداد کسانی است که باید به تدریج جذب بازار کار شوند و چنانچه زمینه مساعدی برای جذب وجود نداشته باشد، بر تعداد بیکاران افزوده خواهد شد. بی‌دلیل نیست که گفته شده است اقتصاد مصر باید سالانه رشدی ۷-۸ درصدی داشته باشد تا بتواند در ۱۰ تا ۱۵ سال آینده، ۵۰۰ هزار جوانی را که هر سال به بازار کار اضافه می‌شوند، مشغول به کار کند. (Meijer, 2000: 3) مشکلات متنوع اقتصاد مصر سبب شده است که میزان بیکاری در این کشور پرجمعیت بالا باشد و از ۵/۴ درصد در سال ۱۹۸۸ به ۷/۹ درصد در سال ۱۹۹۸ برسد. (Rivlin, 2003: 7) البته مشکلات اقتصادی مصر و از آن جمله مسأله بیکاری در تمام دوره ۱۹۸۰-۲۰۰۰ یکسان نبوده است.

توضیح این که در خلال دوره جنگ دوم خلیج فارس (۹۱-۱۹۹۰)، اقتصاد مصر دوره‌ای از بهبود و رشد را تجربه کرد، چرا که بخش اعظم بدهی‌های خارجی آن از سوی آمریکا و کشورهای عربی بخشیده شد، اما حملات تروریستی سال‌های ۹۷-۱۹۹۶ میلادی که صنعت جهانگردی این کشور را هدف قرار داده بود، درآمدهای مصر را به شدت کاهش داد و مشکلاتی جدی برای اقتصاد دولتی آن پدید آورد. (Kepel, 2002: 298)

تأکید بر نکات یادشده (جوان شدن جمعیت و همچنین افزایش تعداد بیکاران جوان) از آن جهت مهم به نظر می‌رسد که به یاد آوریم «لشکر بیکاران جوان منزوی و بیگانه شده از اجتماع، مستعد انقلاب و طغیان هستند.» (جرجیس، ۱۳۸۲: ۴) کپل نیز بر آن است که فعال‌گرایی اسلامی مصری، در واقع، نتیجه ائتلاف جوانان فقیر شهری و روشنفکران رادیکال اسلام‌گرا بوده است.^۹ پژوهش مشهور سعدالدین ابراهیم نشان می‌دهد که میانگین سنی گروه التکفیر و الهجره (شکری مصطفی) ۲۴ سال و گروه آکادمی نظامی (صالح سریه) ۲۲ سال بوده است. همچنین تمامی اعضای دو گروه هنگام پیوستن به این گروه‌ها بین ۱۷ تا ۲۶ سال سن داشته‌اند. (Ibrahim, 1980: 438) گوئننا هم در تحقیقی درباره میانگین سنی و میزان تحصیلات دانشگاهی فعال‌گرایان اسلامی در مصر به این نتیجه رسیده است که میانگین سنی آنان از ۲۷-۲۵ سال در دهه ۱۹۷۰ میلادی به ۲۱ سال در ابتدای دهه ۱۹۹۰ میلادی رسیده است و در عملیات‌های تروریستی سال ۱۹۹۵ حتی افرادی ۱۶ ساله نیز مشاهده شده‌اند.^{۱۰} در مقابل، تعداد تحصیلکرده‌گان دانشگاهی از ۶۴ درصد در دهه ۱۹۷۰ به ۴۸ درصد در دهه ۱۹۸۰ و ۳۰ درصد در دهه ۱۹۹۰ کاهش می‌یابد. (Guenena, 1997: 135) به عبارت دیگر، دو روند در جریان اسلام‌گرایی رادیکال- در این مدت- مشاهده می‌شود: هم میانگین سنی اعضا پایین آمده است و هم تعداد تحصیلکرده‌گان دانشگاهی کاهش نشان می‌دهد. انصاری نیز با تمرکز بر رده سنی و وضعیت شغلی اعضای الجهاد در ابتدای دهه ۱۹۸۰ به نتایج جالب توجهی دست یافته است. در حالی که ۱۷/۵ درصد اعضای این سازمان زیر ۲۰ سال سن داشته‌اند، ۷۰ درصد آنان ۳۰-۲۱ ساله بوده‌اند. افراد بالاتر از ۳۱ سال نیز فقط ۱۲/۵ درصد کل اعضا را تشکیل داده بودند. از سوی دیگر حدود ۴۴ درصد دانشجو، ۱۶/۶ درصد کارگر

و ۱۰/۷ درصد بیکار بوده‌اند. (جدول ۳)

پس در یک جمع‌بندی، می‌توان گفت که در دوره مورد بررسی: ۱. جمعیت مصر افزایش یافته است و میانگین سنی نیز، به طور طبیعی، کاهش نشان می‌دهد؛ ۲. میانگین سنی و تعداد اعضای تحصیل‌کرده دانشگاهی در میان گروه‌های رادیکال و حداکثرگرای مصری پایین آمده است.

حال، باید این نکته را به جمع‌بندی بالا افزود که هرچه به پایان دوره ۲۰۰۰-۱۹۸۰ نزدیکتر می‌شویم، تعداد و شدت حملات تروریستی کمتر شده و حملات ۹۷-۱۹۹۶ نیز چنان که کپل خاطرنشان کرده است، بیش از آن که آغازگر دوره جدیدی از درگیری‌ها باشد، به معنای پایان یافتن فعالیت‌های رادیکال و حداکثرگرایانه‌ای از این دست بود، به ویژه آن که این حملات با مخالفت جدی رهبران زندانی جماعه‌الاسلامیه روبرو شد. پس اگرچه اعضا و هواداران گروه‌های اسلام‌گرای رادیکال در این دوره جوانتر شده‌اند و مشکلات اقتصادی در مصر نیز کمابیش ادامه داشته است، کاهش فعالیت‌های چنین گروه‌هایی بیانگر آن است که احتمالاً آنان کمتر مورد حمایت محیط اجتماعی خود (جامعه مصر) که جوانتر هم شده است، قرار داشته‌اند. حال، به طور جدی و مشخص می‌توان این پرسش را پیش کشید که آیا این کاهش فعالیت‌ها می‌تواند با متغیر تغییر نسل در مصر مرتبط باشد یا خیر؟ پاسخگویی به این پرسش - که به تأیید بخشی از فرضیه کمک می‌کند- تا اندازه‌ای مشکل است، از آن‌رو که پژوهش‌های میدانی زیادی در مورد روحيات و گرایش‌های نسل جوان مصر صورت نگرفته است. با این حال، اندک پژوهش‌های انجام شده به اندازه کافی گویا و روشن‌گر این نکته است که دگرگونی ارزشی قابل توجهی به تدریج صورت گرفته است و این دگرگونی محیطی، به سهم خود، عملکرد گروه‌های اسلام‌گرا را تحت تأثیر قرار داده است.

دگرگونی نسلی، دگرگونی اسلام‌گرایان

در اینجا، به نظر می‌رسد استفاده از تعبیر ابژه نسلی، به نقل از کریستوفر بالس، مفید و بجا باشد و بتواند دگرگونی‌های ارزشی در جامعه مصر را بیان کند. ابژه نسلی، طبق تعریف، عبارت است از «شخص، مکان، شیء یا رویدادی که از نظر فرد مبین نسل اوست و به یاد آوردنش احساسی از نسل خود او را در ذهنش زنده می‌کند» (بالس، ۱۳۸۰: ۱۳). یعنی نکات و مواردی که برای هویت آن نسل دارای معنایی

جدول ۳- وضعیت شغلی و سنی اعضای الجهاد *

درصد	تعداد	وضعیت شغلی
۴۳/۹	۱۲۳	دانشجو
۱۶/۶	۴۱	کارگر
۱۲/۵	۳۵	متخصص
۱۰/۷	۳۰	بیکار
۵/۷	۱۶	مغازه دار
۵/۴	۱۵	کارمند دولتی
۵	۱۴	نیروهای نظامی و انتظامی
۲/۲	۶	کشاورز
۱۰۰	۲۸۰	جمع
درصد	تعداد	تقسیم بندی سنی
۱۷/۵	۴۹	زیر ۲۰ سال
۷۰	۱۹۶	۲۱-۳۰ سال
۱۰/۷	۳۰	بالتر از ۴۰ سال
۱/۸	۵	جمع
۱۰۰	۲۸۰	

* این اطلاعات و آمار برگرفته از نشریه الاهرام (۹ مه ۱۹۸۲) است.
 منبع:

Ansari, 1984, 133

خاص است. حال، می توان درک کرد چرا «کسانی که در نسل خود طعم جنگ را چشیده‌اند درباره جنگ و صلح دیدگاهی متفاوت نسبت به کسانی که چنین تجربه‌ای نداشته‌اند، دارند.» (شارون، ۱۳۷۹: ۱۴۹) توضیح اینکه هر نسل در دوره کودکی با ابژه‌های نسل والدین خود آشنا می‌شود؛ این ابژه‌ها می‌تواند «مثبت» یا «منفی» و «مطلوب» یا «نامطلوب» معرفی گردد. کودکان و نوجوانان در این محیط رشد می‌کنند و تا اندازه‌ای از آن اثر می‌پذیرند و از این طریق در خاطرات و تجربیات نسل والدین خود شریک می‌شوند. اما تغییرات محیطی (ذهنی و عینی) از یک سو و علائق و تمایلات خاص نسل جدید از سوی دیگر موجب می‌شود که آنان دست به ایجاد ابژه‌های خاص خویش بزنند؛ یعنی به تدریج اشخاص، رویدادها و یا اشیایی را واجد معنا بدانند که متفاوت از ابژه‌های نسل پیش باشد. همچنین ممکن است ابژه‌های نسل پیش تداوم پیدا کند، اما دیگر در حکم چارچوب شکل دهنده یک نسل نباشد. هرچه قرابت بیشتری میان ابژه‌های نسل‌ها و در نتیجه ذهنیت نسل‌ها، وجود داشته باشد و نسل‌های جدید همان ابژه‌ها را، هرچند با تغییری اندک، چه به دلخواه و چه به خاطر

تحمیل بپذیرند، صرفاً شاهد پدیده تفاوت نسلی خواهیم بود. در مقابل، اگر دگرگونی ابژه‌های نسل‌ها معنادار باشد و به قولی روح عصر پیشین به نسل جدید منتقل نشود، (بالس، ۱۳۸۰: ۱۷) گذشته با حال و آینده پیوند نخواهد خورد.

حال، اگر بخواهیم این بحث را در مورد مصر به کار ببریم، می‌بینیم که امروزه «پرسش از هویت و بازسازی آن، در تمامی سطوح، در حال رخ دادن است؛ از گفتمان ملی رسمی تا سن بلوغ». (Ibrahim and Wassef, 2000: 161) به عبارت دیگر، اگر ابژه‌های ابتدای دهه ۱۹۸۰ میلادی شامل مواردی چون جمال عبدالناصر، صلح با اسرائیل و سیاست افتتاح بود،^{۱۱} در پایان دهه ۱۹۹۰ میلادی دیگر هیچ یک از این ابژه‌ها «خاطره‌آور» و «احساس برانگیز» - چه مثبت و چه منفی - نیست. این دگرگونی نباید عجیب باشد: نسل جدید از برخی ابژه‌های پیشین نظیر سیاست افتتاح یا انقلاب ایران خاطره‌ای ندارد. از سوی دیگر، این نسل به طور گسترده در معرض تجربیات جدید قرار دارد و «تلویزیون، جهانگردان و بازگشت مهاجران تصورات قدرتمندی از دنیای دیگر به همراه می‌آورند». (Ibrahim and Wassef, 2000: 161) آمارها نشان می‌دهد که جوانان امروزی در مصر، در مقایسه با پدران و مادران خود، بهتر آموزش دیده‌اند، فعال‌ترند و دسترسی بیشتری به پیام‌رسان‌های داخلی و خارجی دارند (قریب، ۱۳۸۱: ۱۲۲-۱۱۸)؛ به عنوان نمونه، در اسیوط مصر که به لحاظ فرهنگی منطقه‌ای به شدت محافظه‌کار تلقی می‌شود، ۹۰ درصد افراد ۱۹-۱۰ ساله در سال ۱۹۹۷ به مدرسه رفته‌اند، در حالی که والدین ۵۳ درصد از آنان از آموزش‌های مدرسه‌ای برخوردار بوده‌اند. (Ibrahim and Wassef, 2000: 167) پیمایش نوجوانی و دگرگونی اجتماعی در مصر که در میان ۹۰۰۰ نوجوان و جوان همین منطقه در سال ۱۹۹۷ انجام شد، یافته‌های بسیار جالبی را درباره این نسل در اختیار می‌گذارد و نگاه متفاوت آنان را به موضوعاتی چون کار، ازدواج، آرمان‌ها و دوستی دختر و پسر نشان می‌دهد. (See: Ibrahim and Wassef, 2000: 165-184) همچنین یک بررسی دیگر نشان داده است که ۸۷۴ مهاجر مصری که پایگاه‌های اقتصادی - اجتماعی متفاوتی داشته‌اند، به دلیل گرایش به ارزش‌های غربی و مهاجرت به آمریکا و اروپا دست به ترک کشورشان زده‌اند. (Sell, 1990: 147-176)

مواردی از این دست اگرچه به معنای آن نیست که روحیه پدرسالارانه در این کشور کنار رفته و مناسبات اجتماعی جدیدی کاملاً جایگزین شده باشد، ولی بیانگر

آن است که نوعی شکاف ارزشی میان نسل‌ها رخ داده و به ویژه گروه‌های مرجع و الگوهای جوانان بسیار متفاوت از گذشته است. در مصر، به قول ایکلمن، پدیده «فروپاشی ادعاهای متمرکز و سلسله‌مراتبی و بالا به پایین مراجع و مناصب سنتی» رخ داده است و «دیگر هیچ رهبر، گروه یا شخص منحصر به فردی، انحصار مدیریت مقدسات را در اختیار ندارد. به دور از هیاهو و بوق و کرنا، تلقی‌های جدید از اسلام در قالب منازعات مدنی و گفت و گو جایگاه تازه‌ای می‌یابند.» (ایکلمن، ۱۳۸۱: ۲۰)

از این‌روست که «در چنین زمینه‌ای بازیگران مذهبی جدیدی ظهور کرده‌اند: واعظان امروزی که سبکی بسیار نزدیک به مبلغان تلویزیونی آمریکایی دارند، هنرمندان توبه‌کار به دین بازگشته، زنان برخاسته از طبقات مرفه که خود را واعظ می‌خوانند و مبتکر رسم سالن اسلامی‌اند، رسمی که در میان این طبقه عمومیت می‌یابد، گروه‌های تبلیغ موسیقایی و روشنفکران اسلام‌گرای مستقل.» (تمان و هانسی، ۲۰۰۳: ۲)

اکنون، وقت پرداختن به این بخش مهم است که آیا تشابهی میان این تغییر محیطی (دگرگونی ارزش‌ها و ابزارها) در مصر با دگرگونی مورد بحث در ابتدای مقاله وجود دارد یا خیر. البته می‌توان در همین‌جا این استنباط تئوریک را داشت که چون جنبش‌های اسلام‌گرا، چه میانه‌رو و چه رادیکال، در خلاء فعالیت نمی‌کنند و از تغییرات محیطی اثر می‌پذیرند، پس در این مدت، خواه ناخواه، از دگرگونی‌های جامعه خود اثر پذیرفته‌اند. این نتیجه، هرچند درست و حتی بدیهی است، اما کافی به نظر نمی‌رسد، زیرا نمی‌تواند نشان دهد که این اثرپذیری دقیقاً به معنای دگرگونی مورد بحث است. از سوی دیگر، پذیرش این استنباط می‌تواند به معنای وجود رابطه «این‌همانی» در استدلال باشد؛ یعنی صدق هر بخش را به بخش دیگر منوط کند. از این‌رو امکان تأیید یا ابطال فرضیه منتفی گردد. برای همین لازم است دلیل و نشانه‌ای دیگر برای اثرپذیری جنبش‌های اسلام‌گرای مصری ارائه شود.

چنان‌که کپل خاطر نشان کرده است، «در سال‌های دهه ۷۰ میلادی، هواداران اسلام نسلی بودند که دوران مبارزات برای استقلال را ندیده بودند، آنهایی که به سن بیست سال رسیده بودند، چشم‌اندازی را متصور می‌شدند که هیچ‌گاه جز در دوران پیامبر تحقق نیافته بود. از نظر آنها چهارده قرن تاریخ جوامع مسلمان، چهارده قرن رو به زوال بود و می‌بایست به دوران پیامبر رجوع کرد.» (کپل، ۱۳۷۹: ۱۵۲) برای اینان، از یک سو مبارزه برای تحقق جامعه‌ای به راستی اسلامی که شریعت مبنای تنظیم‌کننده

روابط اجتماعی باشد، در اولویت بود. از سوی دیگر، مسأله فلسطین در اندیشه و موضع‌گیری این نسل جایگاه والایی داشت تا حدی که خالد اسلامبولی یکی از دلایل ترور سادات را مسأله صلح با اسرائیل اعلام کرد. (دکمجیان، ۱۳۷۷: ۱۷۹) همچنین در اغلب بیانیه‌های اسلام‌گرایان در این دوره، اشارات روشنی به مسأله فلسطین و لزوم نابودی اسرائیل و هم‌پیمانان آن دیده می‌شود.

گذشت زمان و تحولات جدید، چه در داخل مصر و چه در خارج از آن، شرایط جدیدی را پدید آورد که اسلام‌گرایان نمی‌توانستند نسبت بدان بی‌تفاوت باشند: اگر آنان می‌خواهند همچنان به فعالیت‌های خود ادامه دهند، در پی موفقیت و پیشرفت باشند و اعضا و هواداران جدیدی را جذب کنند، ناگزیرند که دگرگونی‌هایی را در زبان و شیوه فعالیت خود اعمال کنند. در اینجا است که شاهد ظهور نسل جدید اسلام‌گرایان مصری هستیم. پدیده‌هایی چون انشعاب حزب الوسط از اخوان و ظهور احزابی چون الاصلاح - که ابتدا نام حزب سوسیال اسلامی برای آن انتخاب شده بود - و الشریعه به اندازه کافی گویا و نمایانگر ظهور برداشت‌های جدید است. چنان که می‌دانیم، تأسیس حزب الوسط (۱۹۹۶) بدان سبب بود که نسل جدید اعضای اخوان المسلمین، شیوه کنترل و تصمیم‌گیری نسل قدیم را بر نمی‌تابید و زبان آن را متناسب با دوره جدید نمی‌دانست.

در مقابل، اینان بر تفسیری انعطاف‌پذیر از شریعت که مطابق با نیازهای روز باشد و انتقال مدرنیته را تسهیل نماید، تأکید کردند و عناوینی چون اصلاحات دموکراتیک، حقوق بشر و حقوق زنان را در مرامنامه و بیانیه‌های خود برجسته کردند. جالب‌ترین که پس از مخالفت‌های کمیسیون احزاب سیاسی و دادگاه احزاب سیاسی با تأسیس رسمی حزب الوسط، فعالان آن به همراه عده‌ای از روشنفکران سکولار «جامعه فرهنگ و گفت و گوی مصر» را پایه‌گذاری کردند که نفس چنین تجمعی، به نوبه خود، قابل توجه و معنادار است. (نبوی، ۱۳۸۴: ۷۹-۷۷) مهم‌تر آن که تغییر نسل فقط مربوط به محیط اجتماعی نمی‌شود، بلکه در خود گروه‌های اسلام‌گرا نیز رخ داده است، چنان که ضیاء رشوان وجود چهار نسل را در میان اخوان تشخیص داده است و انشعاب حزب الوسط را هم مربوط به نسل‌های جوان آن (نسل‌های سوم و چهارم) می‌داند. (Rashwan, 1999: 4-5)

اگرچه اخوان المسلمین اغلب به محافظه‌کاری و پافشاری بر اصول و زبان کهنه

خود متهم شده است، واقعیت آن است که اما شیوه فعالیت آن نیز دچار تغییراتی شده است و تلاش برای جذب هواداران جدید، به ویژه از میان نسل جوان، دگرگونی‌های ظریف، اما قابل مشاهده‌ای را در این گروه پدید آورده است. حتی اگر راه‌اندازی منزلگاه‌هایی برای معرفی و تبلیغ این گروه قدیمی اسلام‌گرا نادیده گرفته شود. (www.ikwan.com; www.umah.net/ikwan) و حتی اگر تلاش رهبران و فعالان اخوان را برای بهره‌گیری از زبان جدید و کنار گذاشتن واژگان سنتی یا حساسیت برانگیز کنار بگذاریم،^{۱۲} نمی‌توان از تأسیس سازمان‌های فعال غیردولتی (NGOs)، به ویژه در امور فرهنگی و اجتماعی، برای جذب نوجوانان و جوانان مصری چشم‌پوشی کرد. اهمیت این سازمان‌ها که فعالیت سیاسی ندارند و اغلب خود را همسو با علائق و تمایلات نسل جدید نشان می‌دهند، چنان است که سولیوان از تقابل اسلام سیاسی با اسلام اجتماعی در مصر سخن می‌گوید. (Sullivan, 1994: 65) از سوی دیگر، برخی از متفکران و نویسندگان نزدیک به اخوان، چون محمد الغزالی و یوسف القرضاوی به طور وسیعی از برنامه‌های تلویزیونی و ماهواره‌ای برای نشر عقاید خود در مصر و جهان عرب استفاده کرده‌اند که در جای خود حائز اهمیت است. یکی از اعضای سابق اخوان نیز به نام محمد عبدالجواد که مدیر یک شرکت انتشاراتی است، جزوه‌ها و کتابچه‌هایی درباره رموز مدیریت کارآمد در زمان زندگی پیامبر و روش پیامبر در مدیریت روابط انسانی به چاپ رسانده است که تلاشی برای تلفیق دنیای جدید و قدیم و تبلیغ ارزش‌های اسلامی با زبانی جدید و عامه پسند به شمار می‌آید. (تمان و هاننی، ۲۰۰۳: ۶)

پیمایشی گسترده در چند کشور عربی، از جمله مصر، در سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ میلادی نشان داد که حد بالایی از احساس بیگانگی و جدامانگی در میان جوانان مشاهده می‌شود و جالب اینجاست که هرچه این احساس قوی‌تر باشد، میزان حمایت از بنیادگرایی اسلامی بیشتر است. از این رو گفته شده است که احیاگری اسلامی در این کشورها ارتباط نزدیکی با گذار نسلی دارد. (Munoz, 2000: 23) در واقع، جوانان دنیای عرب، از جمله مصر، به دنبال پاسخی رضایتبخش برای احساس سرگشتگی خود هستند. بنابراین در دوره مورد بررسی نوعی ارتباط دوسویه شکل می‌گیرد: بحران هویت سبب گرایش جوانان به اسلام‌گرایی می‌شود و، در عین حال، اسلام‌گرایان ناچارند برای جذب جوانان، آموزه‌ها و روش‌های خود را متناسب با

نیاز و تمایل جوانان تعریف و بازتعریف کنند.

شاید آخرین نشانه در مورد ظهور نسل جدید و تأثیر آن بر فعالیت‌های اسلام‌گرایانه در مصر، در دوره مورد بررسی، اساساً آن باشد که الجهاد و جناح تندروی الجماعه‌الاسلامیه مجبور شدند فعالیت‌های تروریستی خود را در داخل مصر متوقف کنند، چرا که از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ به سرعت حمایت جامعه مصر را از دست دادند و نتوانستند اعضای جدیدی را جذب و سازماندهی کنند. از این زمان به بعد است که این جناح تندرو ناگزیر از ترک مصر و تمرکز فعالیت‌های خود در سودان، پاکستان و افغانستان می‌شود. در مقابل، رهبران زندانی الجهاد و الجماعه الاسلامیه به صدور اعلامیه‌هایی مبنی بر لزوم آتش‌بس و نفی خشونت مبادرت می‌کنند (۱۹۹۹-۱۹۹۷)، چهار جلد کتاب تحت عنوان کلی تصحیح المفاهیم (۲۰۰۲) منتشر می‌کنند و ترور سادات و نیروهای امنیتی را در مصاحبه‌هایی (۲۰۰۳) خطا می‌دانند. (نبوی، ۱۳۸۵: ۱۶۶-۱۶۴)

نکته پایانی آن که تحولات اخیر مصر که به استعفای حسنی مبارک در فوریه ۲۰۱۱ انجامید، اهمیت و پیامدهای پدیده گسست نسلی را به روشنی نشان می‌دهد. در واقع، جرقه این رویدادها توسط جوانانی زده شد که کسی آنان را چندان نمی‌شناخت یا جدی نمی‌گرفت. این گروه که نام جنبش جوانان ۶ آوریل را برگزیده بود، به دنبال سرکوب کارگران بخش صنعتی محله الکبری در ۶ آوریل ۲۰۰۸ تاسیس شد و ارتباط اعضای آن به طور عمده از طریق اینترنت بود. اعضا و هواداران این جنبش در سال ۲۰۰۹ به حدود ۷۰ هزار نفر رسید، و در پی دعوت اینترنتی به برگزاری تظاهرات روز سه‌شنبه ۲۵ ژانویه بیش از ۸۷ هزار نفر اعلام موافقت و همراهی کردند و سنگ‌بنای اجتماع مردمی در میدان التحریر را گذاشتند. پس از آزادی «وائل غنیم»، یکی از فعالان جنبش، نیز حدود ۹۰ هزار نفر در فیس‌بوک، ضمن اعلام بی‌اعتمادی به احزاب و گروه‌های سیاسی موجود، وی را سخنگوی خود دانستند.

جالب اینجاست که جوانان جنبش بارهادر برابر هر گونه اعمال خشونت موضع‌گیری و مشی خود را - حتی در صورت خشونت نیروهای امنیتی - مسالمت‌آمیز ذکر کردند. در حالی که ایمن الظواهری، رهبر الجهاد، سال‌ها پیش اعلام کرد که تغییر در کشورهای اسلامی نمی‌تواند به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز صورت گیرد و درخواست کرد چنانچه در این زمینه نمونه‌ای وجود دارد، به وی معرفی شود، تحولات اخیر مصر

نشان از بی‌اعتباری اقدامات خشونت‌آمیز دارد.

پس این جنبش، از یک منظر، حاوی اعتراض به نسل قدیم است؛ نسل قدیمی که چه در حکومت و چه در احزاب شناخته‌شده‌ای چون الوفد جاخوش کرده، از کاروان تحول عقب مانده و توانایی برآورده کردن آرزوها و خواسته‌های نسل جوان را ندارد. به همین دلیل، در خلال این رویدادها، حاشیه‌نشینی بازیگران شناخته‌شده سیاسی رخ داد و احزاب و تشکیلات قدیمی و باتجربه به دنبال حوادث کشیده شدند، در ادامه هم - به قول عمرو حمزاوی - مدیریت واقعی میدان التحریر و حتی بازیگران سیاسی قدیمی با جوانان بود. به عنوان مثال، اخوان در برابر تظاهرات ۲۵ ژانویه موضع روشنی اتخاذ نکرد و از ۲۸ ژانویه اعلام پیوستگی نمود، و به رغم آن که تمامی تشکیلات خود را در خدمت جنبش قرار داد، نتوانست هدایت جریان را به دست بگیرد. به دلیل درک همین وضعیت است که اخوان‌السلمین به سرعت حزبی رسمی تحت عنوان «آزادی و عدالت» تاسیس و دیدگاه‌های جدیدی را درباره آینده مصر مطرح کرد. به نظر می‌رسد تغییر در ایدئولوژی حزبی و عرضه تفسیرهایی جدید از آن، متناسب با وضعیت جدید، روندی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود و به تدریج دامن سایر ملی‌گرایان و اسلام‌گرایان را خواهد گرفت.

نتیجه‌گیری

آزمون متغیر تغییر نسل و بررسی تأثیر آن بر عملکرد اسلام‌گرایان در مصر، مباحث مقاله حاضر را به خود اختصاص داده است. اگرچه تفاوت نسلی، پدیده‌ای طبیعی و ناظر به تفاوت‌های فکری و رفتاری نوجوانان و جوانان نسبت به سالمندان است، مطالعات صورت گرفته حکایت از آن دارد که در مصر میان سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰ پدیده گسست نسلی؛ یعنی تغییری کیفی، روی داده است. همین امر سبب شده است که محیط اقدام اسلام‌گرایان متحول شود و آنان با مخاطبان جدیدی، با علائق و دغدغه‌هایی متفاوت از نسل گذشته، روبه‌رو شوند. از سوی دیگر، ظهور نسلی جوانتر در میان خود اسلام‌گرایان و در نتیجه پیدایش رویکردها و جهت‌گیری‌های جدید نیز نکته‌ای مهم و قابل مشاهده است. در واقع، نکته اینجاست که دگرگونی مفاهیم و رویکردها، چه در مرانامه حزب الوسط و چه در جهت‌گیری‌های ظریف اخوان و حتی موضع‌گیری‌های رهبران زندانی جماعه الاسلامیه، همگی

سازگار و همسو با آرمان‌ها و ابژه‌های نسل جدید مصر است؛ نسلی که صلح، و نه جنگ، با اسرائیل را تجربه کرده است، نسلی که به فناوری‌های جدید دسترسی بیشتری دارد و در نتیجه با جهان خارج بیشتر در ارتباط است و نسلی که مهاجرت به خارج، به ویژه غرب، را امری ممنوع - در چارچوب مفاهیم سنتی - تلقی نمی‌کند. از سوی دیگر، این نسل برای حل مشکلات اقتصادی کشور و دموکراتیک شدن نظام سیاسی، تا دگرگونی خشونت‌آمیز آن، ارزش بیشتری قائل است. پس، در پایان دوره‌ای ۲۰ ساله، برای گروه‌های اسلام‌گرا چاره‌ای نماند جز این که به بازتعریف اهداف و روش‌های فعالیت خود بیندیشند. گروه‌هایی - چون الجهاد - که به این بازاندیشی تن ندادند و بر تداوم اهداف و روش‌های سابق خود اصرار کردند، به دلیل ناتوانی در جذب اعضای جوان جدید و حفظ رابطه با توده‌ها مجبور شدند فعالیت‌های خود را در مصر متوقف کنند. در واقع، یکی از مهمترین دلایل ورود رهبران این گروه به فاز بین‌المللی مبارزه، ناکامی در تحقق اهداف پیشین خود بود.

نهایت آن که، تحولی که پل سالم در اواخر دهه ۱۹۹۰ پیش‌بینی کرده بود، در سال ۲۰۱۰ و از تونس آغاز شد و دامنه آن به سرعت سایر کشورهای خاورمیانه عربی را فراگرفت. این تحولات، که با خودسوزی یک جوان بیکار تونس شروع شد، و پیامدهای آن، به ویژه در مصر، نشان داد جوانان این کشورها روایتی دیگر از خود و جامعه‌شان دارند و چندان دلبسته اسطوره‌ها و آرزوهای نسل‌های گذشته نیستند. این وضعیت، در واقع، پیامد پرسش از هویت و بازسازی آن و نیز گسترش شبکه‌های ارتباطی است که از ابتدای دهه ۱۹۹۰ میلادی آغاز شده است. تحولات مصر اگرچه تأییدگر موضوع محوری مقاله حاضر (گسست نسلی) است، به نظر می‌رسد تحولات آینده این کشور اهمیت و ژرفای این پدیده را بیشتر نشان خواهد داد.

یادداشت‌ها:

۱. البته در مقابل این دیدگاه گفته شده است که «نقش نسل‌ها در شکل‌دهی تاریخ مدرن بسیاری از جوامع اروپایی همیشه مهم و اساسی نبوده است؛ برای مثال، به نظر می‌رسد که تقسیم‌بندی‌های طبقاتی یا جنسیتی در به حرکت درآوردن فرآیندهای سیاسی در پیشرفت‌های بریتانیا و فرانسه مدرن مؤثرتر بوده است.» (رک: Haggai Erlich, 2000: 48)

۲. این بحث به طور جدی در میان روانشناسان و جامعه‌شناسان جریان داشته است که مخالفت‌های جوانان با والدین خود و یا سنت‌ها و نهادهای مستقر، به ویژه آن‌گاه که به حالت آشکار و خشونت‌آمیز درمی‌آید، آیا شورش علیه گذشته است یا خیر. اغلب صاحب‌نظران با برگرفتن دیدگاهی فرویدی یا نو فرویدی به این مسأله نگاه کرده‌اند و آن را «شورش» دانسته‌اند، ولی نظر دیگر آن است که جوانان در پی چهره مقبول پدر هستند، از این رو شورش آنان، در واقع، علیه نبود مهر پدرانه در ساختار کلان دیوان سالارانه است. جهت آگاهی بیشتر از این بحث، (رک: برگر، برگر و کلنر، ۱۳۷۷: ۱۸۸)

۳. براساس آمار، به عنوان نمونه، نوجوانان و جوانان برخی از کشورهای منطقه خاورمیانه - پس از آمریکا و برزیل - بیشترین اقبال را نسبت به سایت ارتباطی اورکات داشته‌اند و جالب‌تر این که اغلب آنان فیلم «باشگاه مشت‌زنی» را به عنوان فیلم محبوب خود برگزیده‌اند. این فیلم که ساخته دیوید فینچر (۱۹۹۹) است، از دو سویه زندگی یک جوان آمریکایی حکایت می‌کند. گزینش فیلم توسط نوجوانان و جوانان منطقه از آن‌رو معنادار است که به یاد آوریم شخصیت مطیع فیلم، در پایان، اسیر بعد یاغی خود می‌شود و با تولد یک «فایت کلاب» یا در واقع، شهری دیگر در زیرزمین با قوانین و قواعد ویژه خود، اقتدار جهان روی زمین نابود می‌شود. اصل مشترک همه اعضا هم عبارت است از این که «هرگز درباره فایت کلاب سخن نگویند.» (رک: فتوره چی، ۱۳۸۳: ۱)

۴. همین ابتدا شاید یادآوری این نکته ضرورت داشته باشد که بررسی اثرگذاری متغیر دگرگونی نسلی و طراحی فرضیه بر این اساس منافاتی با تاثیر کمتر یا بیشتر عوامل دیگری چون سرکوبگری حکومت، روند جهانی دموکراتیزاسیون یا ناکامی در تحقق آرمان‌ها - که در سایر مقالات و پژوهش‌ها به آنها پرداخته شده است - ندارد. در واقع، دگرگونی در روش و عملکرد اسلام‌گرایان مصری، مانند هر پدیده دیگری، متأثر از عوامل گوناگونی بوده که در مقاله حاضر برشی از واقعیت (اثرگذاری متغیر

تغییر نسل) مورد توجه قرار گرفته است. چنانچه مجموعه عوامل اثرگذار - یک‌جا - مورد بررسی واقع شود، آن‌گاه وزن‌دهی به این متغیرها و اولویت‌بندی آنها اهمیت پیدا می‌کند که البته چنین بحثی، به رغم اهمیت، مجال دیگری می‌طلبد.

۵. در همین جا باید از دو نویسنده تأثیرگذار دیگر؛ یعنی اورتگای گاست و آیزنشتات نیز یاد کرد. به دلیل تشابه بحث اورتگای گاست درباره تحول نسل‌ها با استدلال‌های مانهایم معمولاً نام این دو در کنار هم آورده می‌شود. وی نسل را مهم‌ترین مفهوم در تاریخ دانسته است و تأکید می‌کند مردمی که در زمان مشابهی به دنیا می‌آیند و در شرایط مشابه تاریخی رشد می‌کنند، دیدگاه‌هایشان توسط این شرایط شکل می‌گیرد. برای آگاهی از آرای وی، (رک: Ortega Gasset, 1933)

کتاب آیزنشتات هم با عنوان از نسل به نسل امروزه جایگاه مهمی در مطالعات جامعه‌شناسانه دارد. وی در مطالعه خود نشان می‌دهد که درک هر نسل از جامعه، از اشیاء و زندگی مبتنی بر شرایطی است که در آن رشد کرده و تجربه‌هایی را به دست آورده است که موجب می‌شود رفتار آن با نسلی که در شرایط دیگر رشد کرده است، متفاوت باشد. برای آگاهی از بحث‌های وی، (رک: Eisenstadt, 1956)

۶. به عنوان مثال، وی در مقاله «جامعه مدنی در خلیج عربی» [فارس] فقط دو پاراگراف را به این موضوع اختصاص داده است، (رک: Crystal, 1996, 271-272)

۷. جهت آگاهی بیشتر از رویکرد اولیه نظریه مدرنیزاسیون و انتقادات وارده به آن، (رک: So, 1990)

۸. اهمیت دادن به اثر‌پذیری جنبش‌های اجتماعی از محیط بیرونی در نظر تیلی آن قدر مهم است که وی نوع فعالیت یک جنبش را - خشونت‌آمیز باشد یا خیر - نه به ماهیت آن فعالیت که به نیروهای دیگر، به ویژه واکنش مقامات مسوول، ربط می‌دهد. تورن نیز استدلال می‌کند که جنبش‌های اجتماعی باید در زمینه «میدان عمل» مطالعه شوند؛ یعنی ارتباطات میان یک جنبش اجتماعی و نیروها و عواملی که جنبش در برابر آنها قرار دارد. رابطه متقابل میان آنها ممکن است به تغییر در شرایطی بینجامد که جنبش به دنبال مبارزه با آن بوده است. چنانچه منابع ستیزه‌همچنان وجود داشته باشد، احتمال تداوم آن جنبش یا ظهور جنبش‌های اجتماعی جدید می‌رود. رک: گیدنز،

Charles Tilly (1978), From Mobilization to Revolution, Reading, Mass.: Addison- Westley, p.177; Alain Touraine (1977), The self- Production of Society, Chicago: University of Chica-

go Press; Alain Touraine (1981), *The Voice and the Eye: an Analysis of Social Movements*, Cambridge; Cambridge University Press

بیمن با مطالعه جنبش‌های بنیادگرای مسیحی در آمریکا نتیجه گرفته است که اغلب گروه‌های بنیادگرا هنگامی به سوی کنش اجتماعی رانده می‌شوند که اهداف راست‌کیشانه (Orthodox Evangelical Goals) آنها به خاطر حوادث ناشی از دگرگونی محیط‌های سیاسی و اجتماعی در جامعه بزرگتر، عقیم می‌ماند، (رک: (William O. Beeman, 2001:7

۹. وی این نکته را بارها در دو کتاب مشهور خود؛ یعنی پیامبر و فرعون (۱۳۶۶) و جهاد: امتداد اسلام سیاسی (۲۰۰۲)، بیان کرده است.

۱۰. در اینجا باید نکته سنجی گاوز را یادآور شویم که حضور فعالانه جوانان در فعالیت‌های ضد دولتی در کشورهای عربی لزوماً به معنای «مخالف‌تر» بودن آنان، در مقایسه با نسل پیرتر مخالفان نیست، بلکه اقدامات عملی‌شان ممکن است فقط به این دلیل که جوان هستند، صورت بگیرد. (Gause, III,3)

۱۱. ذکر نکات یاد شده، به عنوان ابژه‌های یک نسل در آغاز دهه ۱۹۸۰ میلادی، به عنوان نمونه - و نه با هدف برشمردن دقیق آنها- بوده است. در واقع، چنانچه به بیانیه‌ها و آثار گروه‌های سیاسی و اجتماعی فعال در این زمان دقت شود، مشاهده می‌شود که هر کدام از این ابژه‌ها، چه مثبت یا منفی، جایگاه ویژه‌ای دارد؛ برای آگاهی از یک بحث بسیار جالب در مورد جایگاه انقلاب ایران در ذهن نسلی از جامعه مصر، رک: رودی متی، ۱۳۶۵. مقاله زیر هم، از منظری دیگر، به بررسی ابژه‌های نسل جدید در مصر- از رهگذر بررسی خود زندگی‌نامه‌ها- پرداخته است: Tetz Rooks (2000), "Escape from the Family: A Theme in Arab Autobiography" in *Alienation or Intergration of Arab Youth; Between Family, State and Street*, Edited by Roel Mijer, Surrey: Curzon Press

۱۲. به عنوان نمونه، مأمون الهضیبی در مصاحبه‌ای جالب با هانی لیبب شرکت می‌کند و درباره مفهوم جامعه مدنی چنین می‌گوید: «ما جامعه‌ای به جز جامعه مدنی نداریم.» وی همچنین درباره مفهوم شهروند مصری می‌گوید: «هرکسی در مصر که مسیحی یا مسلمان باشد، شهروند این کشور است و هیچ‌کس نمی‌تواند مخالف ۳-۵ میلیون مسیحی باشد که در مصر زندگی می‌کنند، همه آنان شهروند مصری هستند.» رک: Hodeiby, 1998, 1-3, at: www.ibnKhaldun.org/vewsletter/1998/ict

فهرست منابع:

الف) فارسی

۱. آلبرونی، فرانچسکو (۱۳۷۷)، «رویارویی با جوانی؛ چالش تاریخ»، ترجمه بهروز گرانپایه، فصلنامه فرهنگ عمومی، شماره ۱۵-۱۴.
۲. ایکلمن، دیل (۱۳۸۱)، «دوران گذار در کشورهای اسلامی»، ترجمه م. ماجد، هفته نامه باور، شماره ۱۱، ۱۸ شهریور.
۳. اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۳)، تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، ترجمه مریم وتر، تهران: انتشارات کویر.
۴. بالس، کریستوفر (۱۳۸۰)، «ذهنیت نسلی دیدگاهی روانکاوانه درباره اختلاف نسلها»، ترجمه حسین پاینده، فصلنامه ارغنون، شماره ۱۹.
۵. برگر، پیتر، برگر، بریگیت و کلنر، هانس فرید (۱۳۷۷)، «تجدد و ناخرسندیهای آن»، ترجمه محمدرضا پورجعفری، فصلنامه ارغنون، شماره ۱۳، پائیز.
۶. بوشه، مارگاریت (۱۳۷۶)، «آمارهای مقایسه ای درباره جمعیت کشورها»، ترجمه زهره جوزدانی، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۲۴-۱۲۳.
۷. تمان، حسام و هاننی، پاتریک (۲۰۰۳)، «اسلام امروزی طبقه مرفه مصر»، ترجمه ویدا میرمکری، لوموند دیپلماتیک (نسخه اینترنتی).
۸. جرجیس، فواز (۱۳۸۲)، آمریکا و اسلام سیاسی، رویارویی فرهنگها یا تضاد منافع، ترجمه سید محمد کمال سروریان، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۹. دکمچیان، هرایر (۱۳۷۷)، اسلام در انقلاب، جنبشهای اسلامی معاصر در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، تهران: انتشارات کیهان.
۱۰. رجایی، فرهنگ (۱۳۸۱)، اندیشه سیاسی معاصر در جهان عرب، تهران: مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
۱۱. سالم، پل (۱۳۸۳)، «ظهور و سقوط سکولاریسم در جهان عرب»، ترجمه حمید امین الشریعه نجفی، ماهنامه چشم انداز، شماره ۱۰.
۱۲. شارون، جوئل (۱۳۷۹)، ده پرسش از دیدگاه جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
۱۳. شفرز، برنهارد (۱۳۸۳)، مبانی جامعه شناسی جوانان، ترجمه کرامت الله راسخ، تهران: نشرنی.
۱۴. علیخانی، علی اکبر (به کوشش) (۱۳۸۲)، نگاهی به پدیده گسست نسلها، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
۱۵. فتوره چی، نادر (۱۳۸۳)، «کدام برج فرو می ریزد؛ روایتی از فایت کلاب ایرانی»، روزنامه شرق، شماره ۲۵۲، ۱۰ مرداد (ویژه نامه زندگی).
۱۶. قریب، ادموند (۱۳۸۱)، «رسانه های نوین و انقلاب اطلاعاتی در دنیای عرب»، ترجمه سید رضا نقیایی لنگرودی، فصلنامه رسانه، سال ۱۳، شماره ۱.
۱۷. کیپل، ژیل (۱۳۷۹)، «فراز و فرود اسلام سیاسی در مصاحبه با ژیل کیپل (گفتگو)»، فصلنامه گفتگو، شماره ۲۹، پائیز.
۱۸. کوپل، ژیل (۱۳۶۶)، پیامبر و فرعون (جنبشهای نوین اسلامی در مصر)، ترجمه حمید احمدی، تهران: انتشارات کیهان.
۱۹. کوزر، لیوئیس (۱۳۷۲)، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
۲۰. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۴)، جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.

۲۱. لاور، رابرت اچ. (۱۳۷۳)، دیدگاه‌هایی درباره دگرگونی اجتماعی، ترجمه کاووس سید امامی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲۲. مور، استفن و تورنس، استنلی (۱۳۸۰)، «جامعه‌شناسی سن»، ترجمه رضا رضانی نرگسی، ماهنامه معرفت، شماره ۴۶.
۲۳. نبوی، سید عبدالامیر (۱۳۸۵)، «اسلام‌گرایی و فرآیند جهانی دموکراتیزاسیون»، فصلنامه مطالعات بین‌المللی، شماره ۱۱.
۲۴. نبوی، سید عبدالامیر (۱۳۸۴)، «اسلام سیاسی در مصر: گذار به حداقل‌گرایی سیاسی»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۴۱.
۲۵. وان فری هولد، میشل (۱۳۷۹)، جوانان در جهانی متغیر، ترجمه سازمان ملی جوانان، تهران: اسپید.

ب) انگلیسی

26. Beeman, William O. (2001), "Fighting the Good Fight: Fundamentalism and Religious Revival" in *Anthropology for the Real World*, Edited by J. Macclancy, Chicago: University of Chicago Press. (Internet Edition)
27. Crystal, Jill (1996), "Civil Society in the Arabian Gulf" in *Civil Society in the Middle East*, Vol.2, Edited by Augustus Richard Norton, New York: E.J. Brill.
28. Eisenstadt, S. N. (1956), *From Generation to Generation: Age and Social Structure*, London: Routledge and Kegan Poul.
29. Erlich, Haggai (2000), "Youth and Arab Politics: The Political Generation of 1935-36" in *Alienation or Intergration of Arab Youth; Between Family, State and Street*, Edited by Roel Mijeer, Surrey: Curzon Press.
30. Gasset, Jose Ortega Y. (1933), *The Modern Theme*, Translated by James Clough, New York: W.W. Norton.
31. Gause, III, Gregory, "Generational Change and Political Direction in the GCC Country" at: www.uvm.edu/fgause/ndu.htm
32. Guenena, Nemat Allah Adel (1997), "Islamic Activism in Egypt, 1974-1996" in *Islam in a Changing World, Europe and the Middle East*, Edited by Anders Jerichow and Jorgen Baek Simonsen, Surrey: Curzon Press.
33. Hodeiby, Mamoun (1998), "Interview: Manoun Hodeiby", *Civil Society: Democratization in the Arab World*, Vol.7, Issue 82. (Internet Edition)
34. Ibrahim, Barbara and Wassef, Hind (2000), "Caught between Two Worlds: Youth in the Egyptian Hinterland" in *Alienation or Intergration of Arab Youth; Between Family, State and Street*, Edited by Roel Mijeer, Surrey: Curzon Press.
35. Ibrahim, Saad Eddin (1980), "Anatomy of Egypt's Militant Islamic Group: Methodological Note and Preliminary Findings", *International Journal of Middle East Studies*, Vol.12, No.4.
36. Inglehart, Ronald (1977), *The Silent Revolution: Changing Values and Political Styles among Western Publics*, Princeton: Princeton University Press.
37. Inglehart, Ronald and Abramson, Poul R. (1995), *Value Change in Global Perspective*, Ann Arbor: University of Michigan Press.

38. Kepel, Gilles (2002), **Jihad: The Trail of Political Islam**, Translated by Anthony F. Robert, London and New York: I. B. Tauris Publishers.
39. Lerner, Daniel (1964), **The Passing of Traditional Society**, New York: Free Press.
40. Mannheim, Karl (1972), **"The Problem of Generations"** in Essays on the Sociology of Knowledge, Edited by Poul Kecskemeti, London: Routledge and Kegan Poul, pp.276-322.
41. Meijer, Roel (2000), **"Introduction"** in Alienation or Intergration of Arab Youth; Between Family, State and Street, Edited by Roel Mijeer, Surrey: Curzon Press.
42. Munoz, Gema Martin (2000), **"Arab Youth Today: The Generation Gap, Identity Crisis and Democratic Dificit"** in Alienation or Intergration of Arab Youth; Between Family, State and Street, Edited by Roel Mijeer, Surrey: Curzon Press.
43. Rashwan, Diao (1999), **"Islamism in Transition"**, Al-Ahram Weekly, No. 420. (Internet Edition)
44. Rivlin, Paul (2003), **"Egypt's Demographic Challenges and Economic Responses"**, Meria, Vol. 7, N. 4. (Internet Edition)
45. Sell, R. R. (1990), **"International Migration among Egyptian Elites: Where they have been"**, Journal of Arab Affairs, Vol. 9, No. 2.
46. So, Alvin Y. (1990), **Social Change and Development: Modernization, Dependence an World- System Theories**, California: Sage Publications.
47. Stacher, Joshua A. (2002), **"Post- Islamist Rumbling in Egypt: The Emergence of the Wasat Party"**, Middle East Journal, Vol. 56, No. 3.
48. Sullivan, Denis J. (1994), **Private Voluntary Organizations in Egypt**, Gainsville: University Press of Florida.
49. www.ikhwan.com
50. www.umamah.net/lkhwan



پرویش گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی